

آسیب‌شناسی روایات ابن ابی الحدید درباره امام حسین علیه السلام در شرح نهج البلاغه

علی اکبر فراتی*

چکیده:

هر کس اندک آشنایی با شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه داشته باشد، از وجهه و جایگاه تاریخی آن نزد مورخین آگاه است، از این رو نگارنده سعی دارد جنبه‌هایی از شرح را در باره امام حسین علیه السلام بکاود که به عنوان موضوعی خاص در آن مطرح و بحث نشده است. در این میان روایاتی وجود دارد که نیازمند آسیب‌شناسی و راستی‌آزمایی است و نقدپذیر می‌نماید که در این نوشتار بدان پرداخته شده است. مطمئناً این کار آغازی خواهد بود برای کارهای بیشتر و بهتر محققان در زمینه روایات تاریخی ابن شرح.

کلید واژه: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، روایات تاریخی، امام حسین علیه السلام، آسیب‌شناسی.

درآمد

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید^۱ - که بزرگ‌ترین و نیکوترین شرح بر نهج البلاغه - است یکی از مهم‌ترین منابع تاریخی نیز به شمار است. وی در لابه‌لای شرح سخنان امام علی علیه السلام به مناسبت‌های گوناگون وقایع و روایاتی تاریخی را نقل کرده است که امروزه در برخی، چنان که خواهد آمد، تنها منبع مورد استشهاد است. از سویی گوشه‌هایی از تاریخ ائمه علیهم السلام را نیز می‌توان در آن کاوید. یکی از این بزرگواران امام حسین علیه السلام است که در این نوشتار بدان پرداخته شده است. دیدگاه شارح نسبت به اهل بیت و دشمنان ایشان روشن‌تر از آن است که نیازی به بیان آن باشد، اما به عنوان نمونه مطلبی را در باره یزید از زبان شارح می‌آوریم که در آن جایگاه یزید و امام حسین علیه السلام در قلب شارح برایمان آشکار شود. آن گاه پس از اندک سخنی در باره شارح و شرحش به اصل بحث ورود می‌یابیم:

وأهلظ ما انتھک، وأعظم ما اجترم، سفکه دم الحسین بن علی علیه السلام، مع موقعه من رسول الله صلی الله علیه و آله ومكانه ومنزلته من الدین والفضل والشهادة له ولأخيه بسیادة شباب أهل الجنة،

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عرب، دانشگاه تهران.

۱. درباره سیره ابن ابی الحدید و مذهب و تألیفاتش، ر.ک مقاله «چهره‌هایی از ابن سخنوری در دستور سخن، نهج البلاغه، بر پایه شرح ابن ابی الحدید».

اجتراء على الله وكفراً بدينه، وهداوة لرسوله، وعبارة لمترته، واستهانة لحرمة، كأنها يقتل منه ومن أهل بيته قوماً من كفره الترك والدبلم، ولا يخاف من الله نعمة، ولا يراقب منه سطوة، فبتر الله همرة، أعجبت أصله وفرعه، وسلبه ما تحت يده، وأهدله من عذابه وعقوبته، ما استحلفه من الله بمعصيته.^۲

روش تاریخی در شرح

هر مؤلفی در تألیف شیوه و روشی دارد، و موسوعه‌نگاران در نگاشته‌خود روش‌های متعددی را پی می‌گیرند. کتاب ابن ابی الحدید، پیش از آن که شرح خاص یک کتاب خاص باشد، موسوعه و دانش‌نامه‌ای است در موضوعات مختلف و زمینه‌های گوناگون، و این به دو امر بازمی‌گردد: نخست شمولیت و جامعیت *نهج البلاغه* که طبق گفته شارح، علوم و فنون متنوعی را دربردارد و دوم جامع الاطراف بودن ابن ابی الحدید در علوم اسلامی و غیر اسلامی که شرح کتابی چون *نهج البلاغه* آن را می‌طلبد. این علامه مدائینی در شرحش بر *نهج البلاغه* از منابع مختلف و بسیاری در دانش‌های متعددی چون کلام و ادب و تاریخ و فلک و... بهره برده است. دلیل آن است که وی مستقیماً از کتاب‌خانه شاهنشاهی بغداد استفاده می‌کرد^۲، از نگاهی گذرا بر کتاب، گونه‌گونی زمینه‌هایی که شارح در بیان سخن امام بدان وارد شده است برمی‌آید. وی در شرح خود بر *نهج* از روش‌هایی چند بهره برده است که از مهم‌ترین آنهاست: ۱. *منهج تاریخی*؛ ۲. *منهج کلامی*؛ ۳. *منهج ادبی*؛ ۴. *منهج بلاغی*؛ ۵. *منهج لغوی*. *منهج* و روش تاریخی را می‌توان در رأس *منهاج* این شرح دانست و می‌توان آن را شرحی تاریخی دانست. وی از منابع تاریخی مهم و دست اول و به اصطلاح امهات کتب استفاده کرده است که برخی از مطالب آن را امروزه، حتی در صورت وجود کتاب، در کتاب نمی‌یابیم، و چون خود او مدت‌ها سرپرست کتابخانه‌های بغداد بوده است، امکانات بسیاری در اختیار داشته و طبیعی است که کتابخانه ده‌هزار جلدی ابن علقمی هم در اختیار او بوده است، به عنوان مثال در همین مطالب تاریخی از کتاب‌هایی استفاده کرده که بیشتر آنها پیش از تاریخ طبری تألیف شده است و برخی از آنها مورد استفاده طبری و در اختیار او نبوده است.^۳

این استفاده به همین بسنده نمی‌شود، بلکه عناوین و بخش‌هایی از کتاب‌های بسیاری را که در شمار میراث مفقود عربی است، در خود جای داده است؛ به گونه‌ای که خواننده می‌تواند از هر فصلی مطلب جدیدی برداشت کند، اگر نگوییم در هر صفحه‌ای چیز جدیدی می‌تواند یافت. لذا آن همواره کتابی کهن و در عین حال نو است. و به قول دکتر صفا خلوصی، تاریخ اسلامی از عهد رسالت تا سال ۶۲۳ ق یعنی سیزده سال پیش از سقوط بغداد به دست تاتار در مجلدات کتاب پخش است. و بسیاری مطالب تاریخی دیگر، از جمله کتاب *وعدة صفین* اثر نصر بن مزاحم المنقری، و کتاب *التاج* اثر ابن الراوندی، و کتاب

۲. شرح *نهج البلاغه*، ج ۱۵، ص ۱۷۸.

۳. *جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید*، مقدمه، ص ۱۵.

۴. *جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید*، مقدمه، ص ۱۵.

المبایسة اثر جاحظ، و الموفقیات از زبیر بن بکار، و کتاب السقیفة اثر احمد بن عبد العزیز الجوهری، و کتاب وقعة الجمل اثر ابی مخنف، و کتاب الفارات از ابن هلال الثقفی، و کتاب الجمع بین الفرییین از هروری، و الجراح از قدامة بن جعفر، که شرح را به موزه‌ای از کتب قدیم تبدیل کرده است.^۵

منظور ما از آسیب‌شناسی وقایع‌نگاری‌ها در حقیقت نقد برخی روایات است که انتساب قول یا فعل آن به معصومی چون امام خون حسین علیه السلام درست نمی‌نماید؛ همان‌گونه که همگان می‌دانند، یکی از بیش‌ترین صحنه‌های تاریخی که گرفتار وضع و جعل و دروغ قصاص و مادحین و مغرضین شده است واقعه کربلا و عاشوراست. از این رو، مناسب دیدیم بخشی از مقاله را به این مهم اختصاص دهیم و با کنکاش شرح، نیک دیدیم این امر را در دو بخش ارائه دهیم: الف) نقد شارح بر دیگران؛ ب) نقد ما بر شارح. که به هریک جداگانه خواهیم پرداخت:

الف) نقد شارح بر دیگران

برخی مواضع ابن ابی الحدید نسبت به برخی نقل‌ها ستودنی است. وی در جاهای مختلف نشان داده است که تعصب ندارد و بسیاری از فضایل ائمه را می‌پذیرد؛ همچون اخبار غیبی حضرت امیر و جای‌گاه فعلیت مطلق داشتن امام و برتری علی علیه السلام نسبت به خلفای ثلاثه، و از سویی با ریزبینی برخی خطاها را که توسط نابخردان یا سودجویان ... به نام ائمه القا شده است، تذکر می‌دهد؛ هر چند ما نمی‌توانیم تمام آنچه را می‌گویید بپذیریم، ولی خطاهای وی بیش‌تر علمی است و در برخی موارد هم مانند رد عصمت امام به دیدگاه کلامی‌اش بازگشت دارد. نمونه‌های نقد او به برخی مقولات در باره امام حسین علیه السلام از قرار زیر است:

کینه مروانی نسبت به حسین علیه السلام و رفتار شرم‌آور وی با سر مطهر امام

ابن ابی الحدید در جایی به نقل از ابو جعفر اسکافی از بخشی از دشمنی‌های مغیره بن شعبه نسبت به علی علیه السلام پرده برمی‌دارد؛ وی روزی نزد معاویه می‌گوید: پیامبر دخترش را به همسری علی علیه السلام به خاطر این که دوستش داشت در نیاورد، بلکه تنها می‌خواست با این کار نیکی‌های ابوطالب را به خود جبران کند، و بارها لمن و ناسزای علی بر منابر می‌گفت. پس از آن می‌آورد که مروان بن حکم پست‌تر و دون‌تر از آن است که در شمار صحابه فاسد العقیده هم شمرده شود؛ چه وی نیز چون پدرش حکم بن ابی العاص مطرود و رانده و ملعون پیامبر بود، اما مروان عقیده‌ای ناپاک‌تر داشت، و الحاد و کفری عظیم‌تر از پدرش، اما جسارت وی به امام حسین علیه السلام بس عظیم است. شارح به نقل از ابو جعفر می‌گوید: وی هموست که روزی که سر حسین علیه السلام به مدینه - که او آن روزگار امیر آن بود - رسید، سخنرانی کرد و سر امام را بر روی دو دست گرفته، حمل می‌کرد و می‌خواند: «یا حبذا بردک فی الیهدین * و حمرة تجری علی الخدین * کأنما بت بمسجدین؛ خوشا سردی و خنکی تو در دو دست، و سرخی [خون] که بر دو گونه‌ات

روان شده، گویا دیشب را میان دو لشکرگاه^۶ گذرانده‌ای^۷. آن گاه سر را به سوی مرقد پیامبر ﷺ پرتاب کرد و گفت: ای محمد، امروز به جای روز بدر. و این سخن او بر گرفته از شعری است که یزید بن معاویه هم روزی که سر امام حسین ﷺ به او رسید، به آن تمثل جست و آن خبر مشهور است.^۸

نقد تاریخی شارح به اسکافی

ابن ابی الحدید پس از این نقل به نقد تاریخی این جریان پرداخته، می‌گوید:

می‌گویم؛ هر چند شیخ ما ابو جعفر اسکافی چنین گفته است، ولی صحیح آن است که مروان در آن هنگام امیر مدینه نبوده است و امیر مدینه در آن زمان عمرو بن سعید بن العاص بوده است و سر امام حسین ﷺ را نزد او نبرده‌اند، بلکه تنها عبید الله بن زیاد نامه‌ای به او نگاشت و مزده کشته شدن امام حسین را به وی داد. وی نیز آن نامه را روی منبر قرائت کرد و آن رجز را خواند و در حالی که به آرامگاه پیامبر اشاره می‌کرد می‌گفت: امروز به تلافی روز بدر. گروهی از انصار بر این سخن او اعتراض کردند و آن را ناپسند داشتند.^۹

گذشتن فاطمه از قاتل پسرش ضمن سخن در باره مشبهه

شارح جریان را نقل می‌کند در رد مشبهه و مجسمه که ضمن این که مخالف قطعی با کلام اسلامی و اعتقادات صحیح است، محتوای غیر دینی و مغایر شأن معصومین ﷺ است. این روایت دروغین که توسط قصه‌پردازی نادان یا مغرض گفته شده است، از قول ابن ابی الحدید چنین است: «و در طبرستان قصه‌پرداز و داستان‌سرای از فرقه مشبهه بود، بز مردم نقلی می‌نمود، روزی در خلال داستان‌هایش گفت: در روز قیامت فاطمه دخت محمد می‌آید، پیراهن فرزندش حسین در دست، خواهان قصاص از یزید بن

۶. لشکرگاه را دکتر مهدوی دامغانی برای «مسجدین» در بیت آورده‌اند (ر.ک. *جزوه تاریخ مرئوس نهج البلاغه ابن ابی الحدید*، ج ۲، ص ۲۳۹) که البته ندانستم چگونه چنین معنایی را برداشت فرموده‌اند، ولی مسجدان را در لنت مسجد مکه و مدینه گفته‌اند که سازگار نیست، و نیز مسجد غیر نام مکان عبادت، به اعضای بدن که در سجده روی خاک واقع می‌شود هم گفته شده (ر.ک. *لسان العرب*)، اما لفظی که صحیح به نظر می‌رسد، «مسجدین» است که آقای احمد رحمانی همدانی در کتاب *الامام علی بن ابی طالب* آورده است (ر.ک. ص ۷۰۴)، از حشد الجیش؛ چنان که بیت شاعر سالم بن فسان، مشهور به الواح (م ۹۲۰ ق) این معنا را تداعی می‌کند: وکان أملاک السموات الملا * قامت به فی محشد العزما. نیز مسجدین به معنای زر، طلا و شتر تنومند نیز در برخی روایات آمده که ممکن است مسجدین تصحیف آن باشد و مقصود ظرف طلای حامل سر مبارک بوده باشد نه چیز دیگر.

۷. *مقاتل الطالبین*، ص ۱۱۹ چنین می‌آورد: «قول: إنه تمثل أيضاً والرأس بین یدیه بقول عبد الله بن الزبیری: «لیت أشیاخی بیدر شهدهوا * جزع الخزرج من وقع الأسل * قد قتلنا القرم من أشیاخهم * وهدلناه بیدر فاعتدل»، والبهتان من قصیده آنتشدها یوم أحد». و نیز ر.ک. *الفتوح*، ج ۵، ص ۱۲۹؛ *تاریخنامه طبری*، ج ۴، ص ۲۷۱؛ *الدموع تاریخ*، ج ۶، ص ۱۱۷؛ *الهدایة والنهاية*، ج ۱، ص ۲۰۴؛ *انساب الأشراف*، ج ۳، ص ۲۱۴؛ *پاورقی: الأشیار الطوال*، ص ۲۶۷. این منابع همه تنها شعر را تمثل یزید می‌دانند در لحظه جسارت به سر مبارک امام یا در واقعه حره. جناب بدایع نگار در *نهی المذموم* این بیت‌ها را از زبان مروان چنین می‌آورد: «ها حبلاً بردک فی الیدین * ولونک الأحمر فی الخدین * شفیت نفسی من دم الحسین * أخذت نازی و قضیت دینی» (ص ۲۲۸).

۸. *شرح نهج البلاغه*، ج ۴، ص ۷۰ - ۷۳.

۹. همان، ص ۷۲.

۱۰. ما این روایت را در کتاب دیگری جز *شرح نهج البلاغه* به این ابیات ندیدیم، برخی منابع همچون *ساموس الرجال*، ج ۱۰، ص ۴۵ و *الاصنام علی بن ابی طالب*، احمد الرحمانی همدانی، ص ۷۰۴. نیز این بیت را آورده‌اند که ارجاع هر دو به شرح ابن ابی الحدید است. شارح گوید: این روایت را ابو عبیده نیز در کتاب *المتطالب* آورده است.

معاویه، چون خداوند تعالی او را از دور دید، یزید را که پیش رویش بود، نزد خود خواند، بدو گفت: زیر پایه‌های عرش برو تا فاطمه به تو دست نیابد، یزید داخل شود و زیر پایه‌ها پنهان گردد، و فاطمه حاضر گردد، تظلم کند و گریه سر دهد، خدای سبحان گوید: ای فاطمه، به پای من بنگر، و پایش را برای فاطمه بیرون زد، که در آن جای زخم تیر نمرود بود، سپس گفت: این زخم نمرود است در پای من، من از او درگذشتم، حال آیا تو از یزید نمی‌گذری؟ و فاطمه گوید: ای پروردگار من، تو شاهد باش که از او گذشتم^{۱۱}! جدا از تشبیه و تجسیم باطلی که در این نص است و شارح به همین قصد آن را بیان داشته، درخواست گذشتن فاطمه علیها السلام از یزید^{۱۲}، این دشمن خدا، توسط خدا در قیامت، با عدالت و حکمت حق تعالی ناساز است و بطلان و جمل آن ثابت است، چونان اسرائیلیاتی که در تفسیر کلام وحی وارد شده‌اند. در همین زمینه از مواردی که شارح قیاسی نابجا نموده آنجاست که سخن امیر مؤمنان: «اللهم احملني على عفوك ولا تحملي علي هدلك»^{۱۳} را با قول زنی مروانی خطاب به زنی هاشمی ضمن بحثی میانشان مقایسه نموده است، اما سخن رد و بدل شده میان دو زن طبق داستان شارح: «پس از کشته شدن مروان بن محمد زنی مروانی به یکی از زنان هاشمی گفت: چه خوب است عدل، شما ما را فرو گیرد، آن زن هاشمی پاسخ داد: در آن صورت نباید هیچ یک از شما را زنده باقی بداریم که شما با علی علیه السلام جنگ کردید و حسن علیه السلام را زهر خوراندید و حسین علیه السلام و زید و پسرش را کشتید و علی بن عبد الله را زدید و ابراهیم امام را در جوال آهک خفه کردید»^{۱۴} که البته مقصود حضرت از معامله خدا با عفو و نه با عدل، آنچه معتزلی شارح فهمیده نیست، که قاتلان معصومین نیز شامل آن شوند، آیا دیگر امیدی می‌رفت که آیه «لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ، أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ الْفَائِزُونَ»^{۱۵} و «وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا الْمُسِيءُ قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ»^{۱۶} به وقوع بپیوندد، آیا عفو و رحمت خدا که مسلماً همه چیز را شامل می‌شود و هر که را او اراده کند، در بر می‌گیرد، بی‌هیچ مناسبت با قانون الهی و سنت بلا تبدیل و تحویل او، به یزیدیان و قابیلیان تعلق می‌گیرد؟!

رد شبهه در جواز لعن قاتلان

وی در جایی بحث لعن را مطرح کرده، در شرح حکمت ۳۱۳ نهج البلاغه خطاب به عمار یاسر در باره نهی او از نصیحت مغیره بن شعبه^{۱۷} که شارح در آغاز شرح آن می‌گوید: «یاران ما در سکوت بر مغیره اتفاق نظر ندارند، بلکه بیشتر عالمان بغداد وی را فاسق می‌خوانند...»^{۱۸}، وی قول ابوالمعالی جوینی را به عدم

۱۱. شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۲۶، ۲۲۷، این داستان ساختگی را تنها در شرح یافتیم که به بررسی سیر دروغ‌پردازی‌های به نام عاشورا کمک می‌کند.

۱۲. برای دانستن گوشه‌ای از جنایات و فواحش یزید این پلید بن پلید در شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۱۷۸، ۱۷۹. شارح در پایان سخنانش درباره سخافت شان یزید می‌گوید: وقطع الله دابر الذين ظلموا والحمد لله رب العالمين.

۱۳. نهج البلاغه، ج ۲۲۷.

۱۴. شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۲۶۸.

۱۵. سوره حشر، آیه ۲۰.

۱۶. سوره زمر، آیه ۹.

۱۷. امام وقتی دید عمار یاسر مغیره را بی‌فایده نصیحت می‌کند، به او فرمود: «دعه يا عمار، فإنه لن يأخذ من الذين إلا ما قاربه من الدنيا، وعلى عهد ليس على نفسه ليجعل الشبهات عاذرا لسقطاته.» نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۸.

۱۸. شرح نهج البلاغه، همان، ص ۸.

جواز لمن صحابه و حتی یادکرد خطاهای ایشان را طی فصلی تحت عنوان «ایراد کلام لأبسی المعالی الجوینی فی أمر الصحابة والرّد علیہ» آورده و با نقل ردیه ابو جعفر اسکافی بدان پاسخ داده است.^{۱۹} وی در ضمن بخشی از پاسخ ابو جعفر از قول او چنین می گوید:

اگر این موضوع را معتبر بدانیم، که حرمت عمرو باید به خاطر زید نگه داشته شود که او را لعن نکنند، باید حرمت صحابه در مورد فرزندان ایشان نیز حفظ شود و مثلاً حرمت سعد بن ابی وقاص درباره پسرش عمر بن سعد - که قاتل حسین علیه السلام است - رعایت شود و او را لعنت نکنند، یا حرمت معاویه در مورد یزید قاتل حسین علیه السلام و کسی که واقعه حره را پدید آورده و مسجد الحرام را در مکه به هراس انداخته است، رعایت کنند و او را لعن و نفرین نکنند...^{۲۰}

لذا شارح لمن قاتلان حسین علیه السلام را می پذیرد و از آن دفاع می کند. آنچه گذشت تنها بخشی از استدلال های عقلی و نقلی اوست.

ب) نقد ما بر شارح

آنچه در نقد متن تاریخی مهم است، این است که پژوهشگر ضمن این که با دقت و با استفاده از ابزار تحقیق همچون مقارنه میان مصادر و منابع مختلف تاریخی به نقد نص تاریخی بپردازد، خواه نقد خارجی و شکلی و خواه نقد داخلی و محتوایی و مضمونی، این است که میان کذب و تزویر مورخ و خطا و لغزش او یا فریبی که از اطلاعات غلط خورده است، فرق گذاشت.^{۲۱} همیشه صرفاً و لزوماً مؤلف و مورخ که دچار خطایی در نقل و اعتماد بر یک راوی می شود، غرض ورز نبوده است. شارح معتزلی نیز به نظر نمی رسد همه جا که خطایی تاریخی مرتکب شده، غرضی منفی را پی می گرفته است، لذا ارزش تاریخی کتاب وی با آسیب ها و نقدهایی که متوجه آن است، کم نمی شود، بلکه در جهت اعتماد بیشتر اصلاح می گردد. حال به برخی از نقدهای روایات تاریخی وی می پردازیم:

۱۹. از جمله عبارات فقیه جوینی این است: «بهر فرض که یکی از صحابه به خطا کرده باشد، واجب است به جهت حرمت رسول خدا و هم به جهت مروت رعایت کرده شود. جوانمردی اقتضا می کند که حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره همسرش عایشه و پسر عمه اش زبیر و طلحه - که دست خود را سپر بالای آن حضرت ساخته است - نگه داشته شود. وانگهی چه چیزی بر ما واجب و لازم کرده است که از مسلمانی تبری جویم یا لعن کنیم. خداوند روز رستاخیز به مکلف نمی گوید چرا لعن نکردی بلکه می پرسد چرا لعن کردی و اگر انسانی در تمام عمر خود اهل بس را لعن نکند، گنهگار و سرکش نیست و اگر آدمی به جای لعن کردن استغفر الله بگوید برای او بهتر است...» ر.ک. شرح نهج البلاغه، همان، یکی از کسانی که این گونه سخن ها درباره قاتلان امام حسین علیه السلام بر زبان رانده و از علمای بزرگ اهل سنت و سرآمدان متصوفه به شمار می رود، صاحب کتاب *لواء المصوم* است. آری غزالی وی بسیار متفلسفانه و یا مفروضانه روایت عاشورا و روضه خوانی را قدغن دانسته و تحریم کرده است، به بهانه این که ما نباید در نزاع و اجتهاد دو صحابی رسول خدا [یزید را نیز جزو صحابه می داند] دخالت کنیم! آیا قاتل امام حسین با او یکی است و قابل قیاس؟ (ر.ک. *لواء المصوم* علوم الدین، ج ۳، ص ۱۲۵)؛ بحرم علی الواظف و غیره روایة مقتل الحسین و حکایته و ما جرى بین الصحابة من التشاجر و التخاصم، فإنه یهیج بنض الصحابة و المعلن فیهم، و هم اعلام الدین، و ما وقع بینهم من المنازعات فیحمل علی محامل صحیحة، و لعل ذلك لخطأ فی الاجتهاد، لا لطلب الرئاسة و الدنيا كما لا یخفی. نیز: *المدبری فی الکتاب والسنة والادب*، ج ۱۰، ص ۳۰۱.

۲۰. شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۱۸.

۲۱. منبع البحث تاریخی، ص ۱۱۷ - ۱۴۵.

نقل خبر معقول مصادرهٔ اموالی که از یمن برای معاویه می‌بردند توسط امام حسین

یکی از اتهام‌هایی که به امام حسین علیه السلام بسته شده، این است که ایشان کاروانی را که اموالی را از یمن به سوی معاویه می‌بردند، در مدینه مصادره و میان خاندان و دوستانش تقسیم کرده و معاویه با بزرگواری!!! از خطای!!! او درگذشته است. این روایت از این قرار است:

و كان مال حمل من الیمن إلى معاوية فلما مر بالمدينة وثب عليه الحسين بن علی علیه السلام، فأخذة وقسمه فی أهل بیته وموالمیه.

وی گوید: در پس این جریان حسین علیه السلام نامه‌ای به معاویه این چنین نگاشت:

من الحسین بن علی إلى معاوية بن أبي سفيان، أما بعد، فإن حیراً مرت بنا من الیمن تحمل مالاً وحللاً وخنبراً وطیباً إليك لتودعها خزائن دمشق وتعل بها بعد النهل بنی ابيک، وإنی احتجت إليها فأخذتها. والسلام.

که گویی اعلامی است به معاویه که من تو را قبول ندارم و اموال تو را هر جا باشد، توقیف خواهم کرد و این بی‌شک نشانهٔ جنگ و مخالفت عملی با معاویه است، شارح در پی آن می‌آورد که معاویه در جواب چنین نوشت:

من هند عبد الله معاوية أمير المؤمنين إلى الحسين بن علی: سلام هلیک، أما بعد، فإن کتابک ورد علی تذکر أن حیراً مرت بک من الیمن تحمل مالاً وحللاً وخنبراً وطیباً إلى لآودعها خزائن دمشق، وأهل بها بعد النهل بنی ابي، وأنت احتجت إليها فأخذتها ولم تكن جدیراً بأخذها إذ نسبتها إلى لان الوالی أحتق بالمال، ثم علیه المخرج منه، وأیم الله لو ترك ذلك حتی صار إلى، لم أینسك حظک منه، ولكنی قد ظننت یا بن أخی أن فی رأسك نزوة وبودی أن یکون ذلك فی زمانی فأهرف لك قدرک، وأتمجاوز عن ذلك، ولكنی والله أتحوف أن تبغلی بمن ولا ینظرک فوق ناقة، وکتب فی أسفل کتابه: یا حسین بن علی أولیس ما * جنت بالسائغ یوما فی العلیل * أخذک المال ولم تؤمر به * إن هذا من حسین لمجمل قد أجزناها ولم نغضب لها * واحتملنا من حسین ما فعل یا حسین بن علی ذا الامل لك بعدی وثبة لا محتمل * وبودی أنني شاهداها * فألیها منک بالخلق الاجل * إننی أرهب أن تصلی بمن * عنده قد سبق السیف العذل؛

از پیشگاه بندهٔ خدا معاویه امیر المؤمنین به حسین بن علی علیه السلام سلام بر تو، اما بعد، نامه‌ات به من رسید که نوشته بودی کاروانی که برای من از یمن اموال و حله و عنبر و عطر می‌آورده است تا نخست در گنجینه‌های دمشق بگذارم و سپس پس از سیراب بودن فرزندان پدرم به ایشان بدهم، از کنار تو گذشته است و تو به آنها نیاز داشته‌ای و گرفته‌ای، تو که خود، آنها را به من نسبت می‌دهی، سزاوار به گرفتن آن نبوده‌ای که والی به مال سزاوارتر است و خود باید از عهده آن بیرون آید. و به خدا سوگند! اگر این کار را رها می‌کردی تا آن اموال پیش من برسد، در مورد

نصیب تو از آن بخل نمی‌ورزیدم، ولی ای برادرزاده، گمان می‌کنم که تو را در سر جوش و خروشی است و دوست دارم این جوش و خروش به روزگار خودم باشد که به هر حال قدر تو را می‌شناسم و از آن می‌گذرم، ولی به خدا سوگند! بیم آن دارم که به کسی گرفتار شوی که تو را به اندازه دوشیدن ناقه‌ای مهلت ندهد. پایین نامه هم این اشعار را نوشت: «ای حسین بن علی این کار که کردی سرانجام پسندیده ندارد، این که اموالی را بدون آن که به آن فرمان داده شده باشی، بگیری، کاری است که از حسین همراه شتاب بوده است، ما این مسأله را روا دانستیم و خشمگین نشدیم و هر کاری که حسین انجام دهد، تحمل می‌کنیم... ولی بیم آن دارم که سرانجام گرفتار کسی شوی که پیش او شمشیر بر هر چیز پیشی گیرد.»^{۲۲}

شارح معتزلی پس از نقل این داستان، سخنی این چنین می‌گوید: «وهذه سعة صدر وفراصة صادقة».

اما بررسی کوتاهی در این باره:

چه بسا این داستان از کتاب ابن ابی الحدید به برخی منابع منتقل شده باشد. این داستان دقیقاً شبیه روایتی است که مصادره اموال یزید که از یمن برایش می‌بردند توسط امام را گزارش کرده است. این روایت بدین شرح است که امام در منزل تعمیم به کاروانی برمی‌خورند که اموالی را از سوی یحیی بن زیاد (ریسان) الحمیری حاکم یمن به هدیه برای یزید می‌برد. امام آن را توقیف فرموده، به کاروانیان فرمود: «هر که دوست دارد با ما جانب عراق گیرد و دستمزدش را به تمامه می‌دهیم و با او نیکو رفتار می‌کنیم، و آن که صحبت ما نخواهد بازگردد و اجرتش را تا همین جا بستاند». گروهی پذیرفتند و گروهی بازگشتند.^{۲۳} به این دو روایت دقت کنیم، در مورد این دو روایت می‌توان چهار موضع متصور بود که همه وجود دارند، ولی یکی صحت دارد؛ ۱ و ۲. رد آن روایات چه در زمان معاویه باشد و چه در زمان یزید، ۳. پذیرش هر دو، ۴. پذیرش یکی از دو روایت.

برخی روایت را در زمان معاویه را نیاورده و تنها به نقد و رد روایت در زمان یزید پرداخته‌اند. مسلماً آن که دومی را نپذیرد، نخواهد پذیرفت که امام در زمان معاویه چنین کرده باشد. از جمله این افراد دکتر ضیایی در کتاب *جامعه‌شناسی تحریفات عاشورا* است. وی مصادره اموال کاروان یمن برای یزید توسط حسین علیه السلام را اتهام راهزنی و گردنه‌گیری دانسته، آن را مجعول می‌داند که زبان مخالفان را به تشنیع و ملامت خود دراز گرداند.^{۲۴} برخی همچون موسوعه‌نگاران سخنان امام هر دو روایت را آورده‌اند، بی‌آن که به نقد یکی پردازند،^{۲۵} و برخی هر دو روایت را پذیرفته‌اند و به توجیه توقیف اموال معاویه توسط امام

۲۲. *شرح نهج البلاغه*، ج ۱۸، ص ۴۰۹؛ ترجمه از: *جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید*، ج ۷، ص ۴۰۲؛ فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، ص ۳۷۸؛ *حیات الامام الحسین*، ج ۲، ص ۲۳۲، به نقل از *شرح جواهر التاریخ*، ج ۳، ص ۳۸۲، به نقل از *شرح نهج و الفوائد الرجالیة*، ج ۴، ص ۳۷.

۲۳. *مقتل ابن مغنله و قتل الطفا*، ص ۱۵۷؛ *الارشاد*، ص ۱۹۱؛ *التهوف*، ص ۱۳۰؛ *مقتل الحسین*، ج ۱، ص ۲۲۰؛ *الأخبار الطوال*، ص ۳۳۵؛ *الهدایة والنهایة*، ج ۸، ص ۱۶۶؛ *تاریخ الطبری*، ج ۵، ص ۳۸۵؛ *الکامل*، ج ۴، ص ۴۰؛ *انسساب الأَنْسْرَاب*، ج ۳، ص ۱۶۴؛ *شهر الأَحْزَان*، ص ۴۲؛ *بهار الأنوار*، ج ۳۴، ص ۳۶۷؛ *موسوعة الثورة الحسینیة*، ج ۵، ص ۹۲؛ *فیض النموع*، ص ۱۲۷.

۲۴. *جامعه‌شناسی تحریفات عاشورا*، ص ۸۲.

۲۵. فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، ص ۲۷۸ و ص ۳۷۷.

پرداخته‌اند، شیخ علی کورانی از این دسته است،^{۲۶} برخی از نویسندگان نیز به سان ابن ابی الحدید روایت را در زمان معاویه نقل کرده و پذیرفته‌اند و یا رد نکرده‌اند،^{۲۷} اما بعد از این همه باید گفت همان‌گونه که نویسنده کتاب *موسوعة الثورة الحسینیة* به درستی اشاره کرده‌اند توقیف اموال یزید توسط امام روایتی صحیح است و این کار در موقعیتی که امام با یزید بیعت نکرده و در حقیقت برای مبارزه آشکار با وی آماده شده است، رفتاری طبیعی و درست است؛ چه عاقلانه نمی‌نماید که حسین علیه السلام حکومت بر امت را برای یزید جایز نداند، ولی حقوق و اموالی به نام حکومت را برای او بپذیرد،^{۲۸} ضمن این که نباید از نظر دور داشت که معاویه پس از بیعت گرفتن برای یزید، در حقیقت، یکی از بندهای مهم صلح‌نامه را زیر پا گذارده بود. لذا پس از مرگش هیچ حقی برای یزید وجود نداشت که امام قایل به آن باشد، علاوه بر این که یزید بر خلاف پدرش - که در کفر و فحشا پنهان‌کار بود و ظاهر اسلامی خود را حفظ می‌کرد - همه‌گونه فحشا را به ظاهر کشانده بود و شمشیر بر ضد اسلام از رو بسته بود که امام نیز در نامه‌ای خطاب به معاویه به آن اشاره می‌کند.

اما در مورد این که چرا این جریان نمی‌تواند در زمان معاویه انجام شده باشد، باید گفت چنانچه روایات تأیید می‌کنند، امام پس از شهادت برادرش حسن علیه السلام به امامت رسید، برخی نزد او آمدند و از او خواستند بر ضد معاویه قیام کند. شکی نیست همان‌طور که معاویه خود نیز می‌دانست و در مواردی حسین علیه السلام در نامه یا حضوراً به تنهایی یا به همراهی برادر، به افشاگری او و فرزندش یزید پرداخته بود و مشروعیتی برای حکومت او قایل نبود،^{۲۹} اما ببیندیشیم که آیا صلح امام حسن اعطای مشروعیت به معاویه بود؟ و آیا حسین علیه السلام قصد داشت صلح‌نامه را در زمان حیات معاویه نقض کند و بر او بشورد؟ خیر، شرایط سیاسی اجازه نداد تا امام حسین علیه السلام ولایت خود را در زمان معاویه آشکار کند و مردم را به خود بخواند و معاویه را خلع کند و لذا به صلحی که میان برادرش و معاویه واقع شد، پای‌بند بود،^{۳۰} و حتی ابومخنف نقل می‌کند که امام حسین نامه‌ای به معاویه نوشت و در آن به پایبند بودن خود بر پیمان برادرش تأکید

۲۶. *جوهر التاریخ*، ج ۳، ص ۳۸۲ و ۳۸۳. این کتاب در اظهار نظر در باره این روایت به دو مطلب می‌پردازد: اول، چرا معاویه نسبت به این کار امام نرم برخورد کرد: «أقول: من الواضح أن معاوية يعرف أن الإمام الحسين علیه السلام قرر أن لا يخرج هلی معاوية بل ينتظر هلاکة لیخرج علی یزید، ولذلک حذره وهددها»؛ دوم، نویسنده سعی دارد به توجیه کار امام بر طبق منقول در این روایت بپردازد، می‌گوید: «أما عن معادرة الإمام الحسين علیه السلام لقافلة بیت المال، فاعتادنا أن بیت المال بيد الإمام الممصوم علیه السلام وأن الصرف منه لإدارة شؤونه وشؤون من يتصل به من الأولويات، ومعاوية غاصب لمقام الإمامة السياسية ولبيت المال، والنصب لا یغیر الملكية والولاية، فالإمام الحسین علیه السلام أخذ ما هو حقه ولفی ولايته، وكذلك فعل فی زمن یزید وهو فی طریقه إلی کربلاء، فصادر قافلة قيمة من الیمن».

۲۷. *شرح نهج البلاغة*، ج ۱۸، ص ۴۰۹؛ *فیض النموع*، مقدمه، ص ۱۸، به نقل از شرح.

۲۸. *موسوعة الثورة الحسینیة*، ج ۵، ص ۹۲.

۲۹. به عنوان نمونه به این روایت بنگریم: *شرح نهج البلاغة*، ج ۱۶، ص ۲۶ - ۲۷، به نقل از *مقاتل الطالبین*: «قال أبو الفرج: وحدثنی أبو عبید محمد بن أحمد، قال: حدثنی الفضل بن الحسن البصری، قال: حدثنی یحیی بن معین قال: حدثنی أبو حفص البلبان، عن عبد الرحمن بن شریک، عن إسماعیل بن ابی خالد، عن حبيب بن ابی ثابت، قال: خطب معاوية بالكوفة حين دخلها، والنحسن والحسین علیه السلام جالسان تحت المنبر، فذكر علیا علیه السلام فقال منه، ثم نال من الحسن، فقام الحسین علیه السلام لیرد علیه، فأخذه الحسن بيده فأجلسه، ثم قام فقال: أيها الذاکر علی، أنا الحسن، وأبی علی، وأنت معاوية وأبوک صخر، وأمی فاطمة وأمک هند، وجدی رسول الله وجدک عتبه بن ربیعة، وجدتی خدیجة وجدتک قتيلة، فلن الله أحمنا ذکرا، والأمننا حسبا، وشرنا قديما وهدیما، وأقدمتنا کفرا ونفاقا! فقال طوائف من أهل المسجد: آمین. قال الفضل: قال یحیی بن معین: وأنا أقول: آمین».

۳۰. *لرهنک جامع سخنان امام حسین علیه السلام*، ص ۲۶۵.

کرد و سخنانی که مبنی بر پیمان شکنی او به معاویه گزارش شده بود را ساخته دروغ بافان سخن چین و تفرقه افکنان دانست.^{۳۱} و نیز بلاذری سخنی از حضرت می آورد - که باز دلیل بر پابندی امام به صلح است - مادام که معاویه زنده است، ایشان به مردمانی از کوفه که پس از امام حسن علیه السلام طی نامه ای خواستار برکناری معاویه و بیعت با امام بودند، فرمود:

إني لأرجو أن يكون رأي أخي عليه السلام، في الموادة، و رأيي في جهاد الظلمة رشدًا و سدادًا، فالصقوا بالأرض و أخفوا الشخص و اكنموا الهوى و احترسوا من الأظاء ما دام ابن هند حيا، فإن يحدث به حدث و أنا حي يأتكم رأيي إن شاء الله.^{۳۲}

و مردم را به صبر دعوت کرد تا پس از مرگ پسر هند (معاویه) اگر حضرت زنده بود نظرش را اعلام فرماید. حال آیا می توان پذیرفت امام از سویی دعوت مردم را برای بیعت تا زمان مرگ معاویه به خاطر صلح برادرش به تعلیق درآورد و جنگی آشکارا میان او و معاویه نباشد و از سویی به توقیف و مصادرله اموال معاویه پردازد؟ آیا هیچ توجیهی برای مردم و تاریخ باقی می ماند؟ لذا جناب السماوی این داستان را جعلی و برساخته دست دشمنان معرفی می کند تا حادثه بعدی را نیز نوعی یاغی گری و دزدی و راهزنی جلوه دهند،^{۳۳} چنان که به گاه توقیف اموال یزید در منزل تنمیم، برخی گفتند او پیش از این نیز چنین کرده بود.

پس از این همه باید گفته علامه کاشف الغطا در باره شارح نهج البلاغه که «نعم المؤلف لولا عناد المؤلف»^{۳۴} را در این مورد تصدیق کرد و دلیل آن سخنی است که وی به سخافت و گستاخی پس از روایت داستان جعلی مذکور می آورد و معاویه را به بزرگواری و سعه صدر و صدق تدبیر می خواند، گویی از تقصیر جوانی بی تجربه - العیاذ بالله - در گذشته است و آن را حمل بر باد جوانی در سر حسین دانسته است!!! چه زشت است این سخن که «هذه سعة صدر و فراسة صادقة». و زشت تر این که شارح این حکایت و دیگری را برای نشان دادن سعه صدر و حسن تدبیر معاویه در حکومت داری آورده است، وی چنین می نویسد: «وكان معاوية واسع الصدر كثير الاحتمال ويذلك بلغ ما بلغ» و سپس بابتی تحت عنوان «سمة الصدر وما ورد في ذلك من حكايات» باز کرده و حکایت بالا را در آن آورده است.^{۳۵}

روایتی معمول در کسرت شأن آل هاشم و مسلم بن عقیل، و رفعت شأن آل بوسفیان با وصف کرامت برای ایشان از زبان امام حسین علیه السلام.

از دیگر مواردی که شارح در آن ناقل صرف است و گویی بدون پیش فرض های تاریخی و نه اعتقادی خویش آن را در شرح خود گنجانده است، روایتی است به تحقیق از موضوعات روایات تاریخی که جز وهن ائمه و استهزای آل هاشم را در بر ندارد، حال آن که شائیتی مثبت، والا و کریم برای آل بوسفیان

۳۱. همان، ص ۲۶۷، به نقل از ابومخنف.

۳۲. انساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۵۲.

۳۳. موسوعة الثورة الحسينية، ج ۵، ص ۹۳.

۳۴. مصادر نهج البلاغة و استنباطه، ج ۱، ص ۲۱۷.

۳۵. شرح نهج البلاغة، ج ۱۸، ص ۳۰۷، وی در آغاز این باب می آورد: «ونحن نذكر من سمة الصدر حكايتين داليتين على عظم محله [معاویه] في الرئاسة، وإن كان مذموما في باب الدين...».

منافقان ملعون پیامبر و دشمن آل الله متصور می‌سازد، و شگفتی نگارنده را از جنبه‌هایی موجب شد، از جمله این که چگونه مؤلفان ما این روایات را در کتب خود می‌آورند و حتی گاه به توجیه آن می‌پردازند، و دیگر این که آیا کسی نیست که به آن پاسخ داده باشد، ضمن بررسی طولانی در کتاب‌های تاریخی مطلبی یافتیم از محقق مورخ جعفر مرتضی عاملی که این روایت را بر ساخته دانسته و بر آن دلایلی آورده که هر قلب سلیمی خواهد پذیرفت، اما روایت مفتعل مداینی که گویی تنها راوی آن است و دیگران از شارح نهج البلاغه و غیره از او گرفته‌اند: ترجمه روایت:

مداینی نقل می‌کند که روزی معاویه به عقیل گفت: آیا نیازی داری که برای تو آن را بر آورم؟ گفت: آری، کنیز دوشیزه‌ای را خواستم بخرم، ولی صاحبانش آن را به کمتر از چهل هزار درهم نفروختند. معاویه که دوست داشت با عقیل شوخی کند، گفت: ای عقیل، تو که کوری و با کنیز دوشیزه‌ای که پنجاه درهم ارزش داشته باشد، بی‌نیاز می‌شوی؛ چه نیازی به کنیزی که چهل هزار درهم ارزش دارد، داری؟! گفت: آرزومندم با او همبستر شوم و پسری بزاید که چون او را به خشم آوری، گردنت را با شمشیر بزند. معاویه خندید و گفت: ای ابا یزید، با تو شوخی کردیم و فرمان داد همان کنیز را برای او خریدند و از همان کنیز دوشیزه، مسلم بن عقیل متولد شد. چون مسلم هیجده ساله شد و در آن هنگام عقیل در گذشته بود، به معاویه گفت: ای امیر المومنین، مرا در فلان جای مدینه زمینی است که صد هزار درهم می‌خرند و دوست دارم اگر تو بخواهی آن را به تو بفروشم، پولش را به من بده! معاویه فرمان داد آن زمین را گرفتند و بهای آن را به مسلم پرداختند. چون این خبر به امام حسین علیه السلام رسید، نامه‌ای به معاویه نوشت که:

اما بعد فإنک فررت غلاماً من بنی هاشم فابتعت منه أرضاً لا یملکها، فاقبض من الغلام ما دفعته إلیه واردد إلینا أرضنا؛

نوجوانی از بنی‌هاشم را فریفته‌ای و زمینی را که در واقع از او نبوده است از او خریده‌ای اینک پولی را که داده‌ای از آن نوجوان بگیر و زمین ما را به خودمان برگردان.

معاویه به مسلم پیام فرستاد و چون آمد نامه امام حسین علیه السلام را برای او خواند و گفت مال ما را پس بده و زمینت را بگیر؛ چون ظاهراً چیزی را که مالک نبوده‌ای، فروخته‌ای. مسلم گفت: این کار را بدون این که سرت را با شمشیر بکوبم انجام نخواهم داد. معاویه در حالی که از شدت خنده به پشت افتاده بود و پاهای خویش را به هم می‌مالید گفت: پسرکم، به خدا سوگند! این سخنی است که پدرت هنگامی که مادرت را برای او خریدم، گفت. معاویه آن گاه برای حسین علیه السلام نامه‌ای نوشت که من زمین شما را به خودتان برگردانم و آنچه را هم که مسلم گرفته است، حالش کردم. امام حسین علیه السلام فرمود:

أیتیم یا آل ابی سفیان الا کرماً، ای آل ابو سفیان شما فقط می‌خواهید کردم و بخشش کنید.^{۳۶}

اما اشکال‌های فراوان و جدی به این متن به ظاهر روایت شارح مداینی نهج البلاغه وارد است که بر ساخته بودن روایت را مسلم می‌گرداند.

۳۶. شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۲۵۱-۲۵۲؛ اهل حق و اهل باطل، ج ۲۷، ص ۱۶۵، به نقل از شرح نهج البلاغه؛ بهار الانوار، ج ۴۲، ص ۱۱۶، به نقل از مدائنی (ابوالحسن) هم منبع با شرح: مؤلف الشیخه، ج ۱، ص ۲۳۳؛ عقیل ابن ابی طالب، ص ۶۳-۶۶ هر دو به نقل از شرح نهج البلاغه. ترجمه برگرفته از: جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۱۷۸-۱۷۹.

در باره این داستان، علامه جعفر مرتضی عاملی سخن سودمندی دارد. ایشان ضمن مقاله‌ای داستان‌ها و روایاتی را که بر رفتن عقیل نزد معاویه دلالت دارد، تنها به گونه‌ای پذیرفته که شارح نهج البلاغه آورده، یعنی پس از شهادت امام علی علیه السلام و صلح امام حسن علیه السلام و این روایات را به دلایلی افترا به عقیل می‌داند.^{۳۷} در اینجا خلاصه دلایل مورخ عاملی را بیان می‌کنیم مبنی بر این که امکان ندارد این روایت صحیح باشد:

الف. این که معاویه، بدون مقدمه، از عقیل بخواهد نیازش را برایش بگوید تا برآورد، اگر نگوییم غیرممکن است، لااقل خلاف معمول وی بوده است؛

ب. درخواست خرید کنیز با شخصیت عقیل، پیرمردی فرتوت پا به سن گذارده، سازگار نیست؛ زیرا سن عقیل در آن زمان قریب هشتاد بود، و بلکه بیشتر؛

ج. روایت جز مدائینی سندی ندارد؛

د. پول‌های وارد شده در روایت مشخص نیست که درهم است یا دینار، ضمن این که کنیزی به قیمت چهل هزار در آن زمان بعید است؛ زیرا قیمت کنیزان، هرچند گران، این مبلغ نبوده است؛

ه. از روایت برمی‌آید که مسلم زمینش را به کسی که در مدینه صد هزار بابت آن می‌پرداخت نفروخت، و حال آن که آن را به همان مبلغ به معاویه فروخت؛ چرا مسلم از مدینه تا شام تحمل کرد تا آن را به معاویه بفروشد؛

و. طبق روایت، حسین علیه السلام به معاویه نوشته است که وی مسلم را فریفته و در خرید زمین بر او حيله زده است. از آنجا که روایت خود تصریح دارد که مسلم پیشنهاد فروش زمین را به معاویه داده، به چه توجیهی حسین علیه السلام معاویه را متهم به حيله‌گری می‌کند؛

ز. روایت می‌گوید که حسین علیه السلام نوشت: «مسلم آنچه مالک آن نبوده فروخته است»، و مسلم نیز سعی نکرده خود را از این اتهام تبرئه کند. پس اگر مسلم در نزد حسین، جوان فریب‌کار نابخردی باشد که مال دیگری را بفروشد، چرا حسین علیه السلام او را پس از اندک زمانی به عنوان نماینده به کوفه گسیل می‌دارد، و درباره‌اش می‌گوید: «برادرم و پسر عمویم و مورد اعتمادم (أخی و ابن عمی و ثقتی)»؛^{۳۸}

ح. روایت تصریح دارد که حسین علیه السلام معاویه و همه خاندان اَبو سفیان را به وضوح مدح کرده است.

ط. این روایت با تاریخ شهادت مسلم و سن او مغایرت دارد؛ زیرا عمر او هنگام شهادتش بنا بر قول عقاد نزدیک چهل سال بوده است. وی در زمان عمر بن الخطاب در زمرة فاتحان روم و از فرماندهان رزمندة سپاه بوده است و در صفین نیز همراه حسن و حسین علیه السلام در میمنه سپاه علی علیه السلام حضور داشت، و در کربلا دو فرزند مبارز داشت؛

ی. این داستان با وفات عقیل در تعارض است. روایت بیان می‌کند که عقیل در آن وقت کور بوده است؛ حال آن که وی در اواخر عمر کور شده است؛

^{۳۷} در اسات و بحوث فی التریخ والاسلام، ج ۱، ص ۱۹۸.

^{۳۸} أخبار الطوال، ص ۳۳۰؛ تاریخ ابن خلکان، ج ۳، ص ۲۷؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۵۲؛ الفتح، ج ۵، ص ۳۰؛ الکامل، ج ۴، ص ۲۱.

که و مهم‌ترین دلیل بر افتعال و جعلی بودن روایت، اثبات کرم و بزرگواری و بخشش برای معاویه از زبان حسین علیه السلام است و این که بنی‌هاشم اهل خشونت و تندخویی بوده باشند - والعیاذبالله - و آل امیه اهل حلم و کرم و صبر!!! دیگر دلایل که ما به جهت اختصار نیاوردیم.^{۳۹}

اگر جز این دلیل آخر بر جعلی بودن آن هیچ نداشتیم، همین کافی بود تا به وضع آن حکم کنیم. مرحوم میانجی ذیل این روایت می‌گوید: «أقول: فیه من آثار الافتعال ما لایخفی...»^{۴۰}. چه بسا این روایت بنا به گفته وی بر ساخته دست مدائنی مورخ جمال باشد.^{۴۱} نقل ابن ابی الحدید و *بهار الأتوار* و دیگران تنها متفرد در اوست؛ بی آن که حتی سلسله‌ای برایش بیابیم.

جنگ امام با یزید تنها بر مبنای اجتهاد و گمان او بوده؟!

از مواردی که ابن ابی الحدید در باره باب حسن و حسین علیه السلام مطرح می‌کند، بحث اجتهاد آن دو است. وی همچون استاد معتزلی‌اش قاضی القضاة معتقد است که یکی بر اساس اجتهاد خود صلح کرد و دیگری بر همان اساس جنگید، وی این مبحث را طی دفاع از عمر در مقابل طعن‌هایی که بر وی وارد است، مطرح کرده است؛ اما چکیده بخشی از بحث میان قاضی و شریف مرتضی که شارح خود را داور میان آن دو گرفته و البته بیش از حد واضح به جانب‌داری از شیخ معتزلیش پرداخته است را بیان می‌کنیم:

قاضی قضاة در دفاع از عمر و اجتهادات هفتادگونه وی در یک مسأله تلاش کرده آن را با دو دلیل توجیه کند: ۱. نقل جریانی جالب نزد پیامبر که حضرت صلی الله علیه و آله از او و رفیقش ابوبکر در باره اسیرانی مشورت کرده باشند، خلیفه نخست به رهایی آنان حکم کرده، و خلیفه دوم مسلمین پس از پیامبر، بر قتل همگان، و پیامبر هر دو را بر اجتهادشان مدح کرده و تأیید نموده است!!^۲. استناد دوم او به صلح امام حسن علیه السلام و در سوی دیگر قیام امام حسین علیه السلام است. وی می‌گوید آن دو بزرگوار نیز هر دو بر پایه اجتهاد و ظن خود راهی را برگزیدند! سستی دلیل نخست روشن است و مورد بحث ما نیز نیست. سید مرتضی نیز آن را بی‌پاسخ رها نکرده است، ایشان در رد سخن قاضی در باره اجتهاد امامین شریفین علیه السلام دلایل آورده و سخن او را آشفته و بی‌پایه خوانده است که عمل حسنین را به اجتهاد و ظن غالبی خود و اختلاف در مصلحت بینی هر یک در باره آینده کار دانسته و نه در حال هر یک چون حسن در حال، تمکن و توان بیشتری از حسین داشت، ولی حسن خذلان نیروهایش را گمان برد و حسین گمان یاری داشت. شارح در مقام داوری می‌گوید:

فقد بان أن قول قاضی القضاة غیر مضطرب ولا متناقض. وبعد فقد ثبت أن اجتهاد الحسن علیه السلام فی طلب الإمامة كان بخلاف اجتهاد الحسين علیه السلام لأنه سلم الامر وتمكنه أكثر من تمكن الحسين علیه السلام ولم يمنع ذلك من كونها علیه السلام مصيبين.^{۴۲}

۳۹. *دراسات و بحوث فی تاریخ الاسلام*، ج ۱، ص ۲۰۶.

۴۰. *مقيل ابن ابي طالب*، ص ۶۴-۶۶.

۴۱. *مؤلف الشیعة*، ج ۱، پاورقی ص ۲۳۲، هر چند کتب رجال به استناد *الفهرست* شیخ، این مورخ سنی را چنین معرفی می‌کنند: علی بن محمد المدائنی، عامی المذهب، له تصانیف کثیرة حسنة) فی السیر و له مقتل الحسين و حروب امیر المؤمنین علیه السلام... (*الفهرست*، ص ۲۷۹؛ *معجم رجال الحدیث*، ج ۱۲، ص ۱۷۶ و ج ۲۱، ص ۱۲۰).

۴۲. *شرح نهج البلاغة*، ج ۱۲، ص ۲۵۱.

لذا وی هر دو امام را در کار خود درست و مصیب می‌داند، اما مبنای این اصابت و درستی عمل ایشان را تنها در اجتهاد می‌شمرد.

عمده ایراد ما در این بخش به شارح *نهج البلاغه* در حمایت کور از هم‌عقیده کلامی خود است؛ زیرا وی مانند برخی از مغرضان کور اهل تسنن نبود که جنگ یزید و امام را اجتهاد دو صحابی شمرده‌اند و حتی روضه‌خوانی سید الشهداء را منع و حرام دانسته‌اند، چونان غزالی عرفان نویس،^{۴۳} بلکه مانند برخی دیگر چونان مسعودی رفتار یزید را فرعون مآبانه و بلکه بدتر از فرعون می‌داند و به پلشتی وی خستوست؛^{۴۴} چنان که از لعن امثال او نیز، چنانچه گذشت، دفاع کرده است، اما اشکال در حمل فعل ائمه بر اساس گمان و ظن و آینده‌نگری و مصلحت‌اندیشی اجتهادی است نه علم و یقین، والا وی هر دو را در کارشان مصیب می‌شمرد و حتی در جایی در شرح فراز: «و غضض الغمرات إلی الحق»، از کلام *نهج البلاغه* در پاسخ به شبهه احتمالی این که چرا امام حسن با توجه به این وصیت پدر خود را در سختی نیفکند و نجنگیرد، آن را از عدم توانایی و فقد انصار شمرده، و در کنار آن امام حسین را غور کننده در غمرات بدون انصار می‌خواند و همین را سبب فضل و تقدیم او بر برادرش نزد گروهی از مردم، اما عقیده خود را چنین بیان می‌دارد که نزد ما هر دو در فضیلت یکی هستند:

ما عندنا فی الفضیلة سیان، أما الحسن فلو قوفه مع قوله تعالی: (إِلَّا أَنْ تَقُولُوا) وَأَمَّا الْحُسَيْنُ فَلِإِهْرَازِ الدِّينِ^{۴۵}

و تمام سخن سید مرتضی همین است که آنها هر دو مسلماً درست عمل کرده‌اند، اما نه از روی حدس و گمان و ظن و نشانه‌ها و دو اجتهاد مختلف، بلکه از روی علم امامت و یقین،^{۴۶} و دیگر این که اگر حسن را توان بیشتر از حسین بود و بر اساس ظن صلح کرد، نباید او به صلح تن می‌داد و آن بزرگوار دیگر به نبرد، چون در این صورت یکی که می‌توانسته نکرده و آن که نمی‌توانست خود را به هلاک انداخته است، زیرا امارات تصکن و توان مقابله برای حسین علیه السلام پس از مشاهده پیمان شکنی کوفیان از میان رفت و امام حسن علیه السلام تعداد یاران را نباید امارات و نشانه‌های مسالمة می‌دید. خود شارح در ادامه ضمن این که قول قاضی قضاة را نیکو شمرده و ردیه سید مرتضی را ناخوش انگاشته، ولی ناخواسته به یاری او شتافته و گوید: «لیس بمستحیل أن یعمداً ذلك بوصیة سابقة من أبیها علیه السلام»^{۴۷}. و این همان یقین به کار خود است، از کسی که به قول خود شارح، بیان شیوایش را نیز تنها از علم الهی دارد، نه از بندگان و معلم بشریت است.^{۴۸} علم امامت دریافت کردن، عین الیقین یافتن و شدن است، نه اجتهادی که

۴۳. *احیاء علوم الدین*.

۴۴. *صروج النصب*، ج ۲، ص ۶۹؛ «هو لما شمل الناس جوّز یزید و عماله، و همّهم ظلمه، و ما ظهر من فسقه: من قتله ابن بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و انصاره، و ما اظهر من شرب الخمر و سیره سیره فرعون، بل كان فرعون اعدل منه فی رعیته، و انصف منه لخاصته و عامته».

۴۵. *تسریح نهج البلاغه*، ج ۱۶، ص ۶۵.

۴۶. مسلماً علم و یقین مخالف دقت به امارات و آوردن دلایل این فعل نیست.

۴۷. *تسریح نهج البلاغه*، ج ۱۲، ص ۲۴۷-۲۴۹.

۴۸. «وهذا من صناعة الخطابة التي علمه الله إياها بلا تعلیم، وتعلمها الناس كلهم بمده منه» (*تسریح نهج البلاغه*، ج ۱۳، ص ۲۳۸، ۱۳۳).

می‌توانست خطا هم باشد؛ چونان اجتهاد دیگر صحابه‌ای که قاضی القضاة سخت به تکلف دفاع از خطبشان گرفتار آمده است. از شارح که خود روایت منزلت امام نزد عمر را بیان کرده که شأنیت وجه‌اللهی ائمه را در آن به وضوح می‌توان دید. سپس در این که ایشان با علم امامت که البته از پدرش و او از نبی مکرم اسلام به ارث برده‌اند، به قیام برخاسته و برادرش با شرایطی قعود پیشه کرده، یا با اجتهاد شخصی و گمان و ظن غالبی که میان خطا و درست شناور است، به دفاع از قاضی می‌پردازد. جای بسی شگفتی است که آیا وی تنها موسوعه‌ای از آنچه به دستش آمده گرد آورده است یا ندانسته که آن که موی بر سر تواند رویاند - البته به اذن الله - از روی علم امامت و یقین من ربّه تصمیم می‌گیرد که خطا در آن راه ندارد، نه اجتهادی همچون اجتهاد خلیفه دوم و امثال وی. البته شارح با وجود ارادت خاصش به ائمه، بویژه امام علی علیه السلام و فرزندانش، در برخی موارد اعتقادات کلامیش را بر شأن ایشان برتری داده و برخی اصول امامیه را به خطا متهم کرده است، مسأله عصمت امامان از این قرار است، و تأثیرات عقایدی و کلامی در شرح وی بروز دارد.^{۴۹}

از دیگر موارد که شارح در شرح سخن امام نیز این عقیده را به مخاطب القا می‌کند، و باز لفظ گمان، آن هم گمان خطا، را به امام حسین علیه السلام نسبت می‌دهد، به بهانه آوردن مصداقی برای سخن حضرت امیر علیه السلام است که خطاب به امام حسن علیه السلام فرمود: «ربما نصح غیر الناصح، وغش المستنصح»^{۵۰} وی نصیحت دشمن آشکار را از این قبیل دانسته و در تعیین مصداق گوید:

واستشار الحسین علیه السلام عبد الله بن الزبیر و هما بمکة فی الخروج عنها، وقصد العراق طائفاً أنه ینصحہ فغشه، وقال له: لا تقم بمکة، فلیس بها من یناصحک، ولكن دونک العراق، فإنهم متی رأوک لم یعدلوا بک أحدًا^{۵۱}.

گویی امام فریب عبد الله بن زبیر دشمن آشکار و رقیبش^{۵۲} را خورد و به کربلا در آمد و به مهلکه افتاد، بی‌آن که اطلاعی از نصیحت حیلہ‌جویانه عبدالله داشته باشد! و این نمونه دیگری از خطای اعتقاد شارح در این باب است که حتی لفظ «ظن» را آورده، امام گمان نصیحت خیرخواهانه به قول عبدالله برد حال؛ آن که چنین نبود! لذا در پایان سخن شارح می‌خوانیم: «فخرج إلی العراق، حتی کان من أمره ما کان».

سکوت شارح نسبت به بی‌احترامی و دروغی دیگر

شارح در بخش دیگری طی سخن از بنی امیه و بنی‌هاشم مطلب درازی از شیخ اعتقادیش ابوعثمان جاحظ با عنوان شیخنا ابوعثمان نقل کرده است که در میان آن به قسمتی می‌رسیم که سخن از جور بنی

۴۹. ر.ک. شرح نامه ۳۱، وصیت امام به فرزندش حسن علیه السلام، همچنین ر.ک. مقالة المنهج اللغوی فی شرح ابن ابی الحدید لنهج البلاغة.

۵۰. نهج البلاغة، نامه ۳۱.

۵۱. شرح نهج البلاغة، ج ۱۶، ص ۱۰۱، ۱۰۲.

۵۲. شارح به نقل از زبیر بن بکار آورده که چون حسین علیه السلام از مکه به سوی عراق روانه شد، عبدالله بن عباس بر شانه زبیر زد و گفت: چشمت روشن، فضا برایت مهیا شد حسین به عراق رفت، و میانشان مشاجره‌ای لفظی درگرفت، و مردانی از قریش به سکوتشان خواندند. (شرح نهج البلاغة، ج ۲۰، ص ۱۳۳-۱۳۷).

امیه نسبت به بنی هاشم رفته است، در آن کلامی آورده است که گفتن آن شرم آور است چه رسد به پذیرفتن آن. و ابن ابی الحدید نیز متأسفانه هیچ نقدی در باره آن نمی آورد. سخن این است:

فكان جزاء بنی هاشم من بنیه [بنی امیه] آن حاربوا علیا، وسموا الحسن، وقتلوا الحسین، وحملا النساء علی الأتقاب حواسر، «وگشفتوا عن عورة علی بن الحسین» حین أشکل علیهم بلوغة كما یصنع بدراری المشرکین إذا دخلت دورهم عنوة.^{۵۳}

این مطلب را در کتاب *الرسائل السیاسیه* جاحظ یافتیم که بدون اندک تصرف و تغییری در شرح آمده است.^{۵۴} منابع بعدی که شرح این افسانه را در آن می بینیم، عبارت اند از *الکامل ابن اثیر*،^{۵۵} و *الفتوح ابن اعثم*،^{۵۶} در رد این بی حیایی، شرم آور بودن آن کافی است. به نظر می رسد جاحظ نخستین کسی است که این مطلب را آورده و شاید دیگران از او گرفته باشند، و در نقل های نزدیک به مقتل امام نیامده است که اگر می آمد، نیز قابل قبول نبود. امام معصوم مفترض الطاعة هیچ گاه با چنین بی حرمتی آشکاری کنار خواهد آمد؟! دیگر سن امام سجاد علیه السلام است که در واقعه عاشورا ۲۴ سال داشت و نیز صاحب فرزند (امام باقر علیه السلام) بود، چگونه این امر امکان دارد؟ حتی اگر کسی از این ملحدان بیماری حضرت را بهانه کنند و توجیه این روایت جعلی بدانند، آیا امام در مواضع دیگری، در کوفه و شام، که آن چنان کوبنده سخن راندند و به رسواگری بنی امیه و آل زیاد و یزیدیان و دفاع از حریم آل الله پرداختند، بیمار نبودند که در این بی حرمتی بیماری بر ایشان غالب آمده باشد؛ چنان که توانا در این هتاکی - اگر بوده - لب از لب بر نداشته اند؟ این روایت جعلی به هیچ روی توجیه ندارد. چگونه شارح که گاه با ریزبینی تاریخی به نقد برخی وقایع پرداخته که چندان به جایی هم بر نمی خورد - چنان که در این نوشتار هم دیده ایم - چگونه در چنین مواردی سکوت اختیار کرده است؟!

رسول الله حسن را از حسین دوست تر می داشت؟!!

شارح در سخن از امام حسن علیه السلام مطلبی را از مورخ مشهور ابوالحسن مدائنی نقل می کند که چشمه ای از روایات معمول تاریخی اش را دیدیم، و آن تصریح رسول خداست بر این که ایشان حسن را از حسین بیشتر دوست می داشت، اما روایت:

قال المدائنی: وكان الحسن علیه السلام أكبر ولد علی، وكان سیداً سخياً حلیماً عطیماً، وكان رسول الله صلی الله علیه و آله یحبّه، سابق یوماً بین الحسن وینه فسبق الحسن، فأجلسه علی فغذاه الیمنی، ثم أجلس الحسن علی الفخذ الیسری، فقيل له: یا رسول الله! ایها أحب الیک؟ فقال: أقول كما قال إبراهیم أبونا، ولیل له: أی اہنک أحب الیک؟ قال: أكبرهما وهو الذی یلد ابنی محمداً صلی الله علیه و آله.^{۵۷}

۵۳. شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۲۲۶.
 ۵۴. الرسائل السیاسیه، ص ۲۲۱.
 ۵۵. الکامل، ج ۴، ص ۸۲.
 ۵۶. الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۲.
 ۵۷. شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۷.

این روایت را از میان مؤرخین پیش از ابن ابی الحدید که به نقل از مدائنی آن را آورده و پس از وی تنها بلاذری (مقرن ۳ق) به طور مرسل نقل می‌کند که «رؤی آن...»^{۵۸} و ما در کتب دیگر تاریخی آن را نیافتیم، چنان که در حاشیه *انساب الأشراف* نیز تنها منبعی که علاوه بر بلاذری، برای این مطلب ذکر شده، شارح معتزلی است در *شرح نهج البلاغه*، ضمن غربت و عدم شهرت حتی تاریخی این روایت، محتوای آن نیز چندان با روح نبوت و سیره ایشان سازگار نبوده، مهم‌تر این که با روایات دیگر در باب دو سبط پیامبر علیهم‌السلام تعارض آشکار دارد. در هیچ روایتی دیده نشده که پیامبر حسن را بر حسین به هر دلیلی برتر دانسته باشد، یا یکی را از دیگری دوست‌تر داشته باشد، مگر همین روایت ابوالحسن مدائنی، بلکه بررسی خانواده روایات مرتبط همه نشان از این داشت که حضرت می‌فرمود: من حسن و حسین را دوست می‌دارم و خدا نیز دوست‌دار ایشان را دوست دارد و دشمنشان را دشمن، و این دو از اسباطاند، ... حتی حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وقتی علی رضی‌الله‌تعالی‌عنه پرسید: مرا بیشتر دوست داری یا فاطمه را؟ فرموده باشد: «فاطمه أحب إلی منک، و أنت أهدى علی منها»^{۵۹} و به گونه‌ای سخن می‌گوید که بفهماند که آن دو هر دو نزد او دوست داشتند و البته از مقام نبوت همین انتظار می‌رود، حال آیا در باره حسن و حسین که هر دو امامان بعد از او و جانشینان او خواهند بود به مفاضله‌ای چنین می‌پردازد؟! نکته دیگر دلیل دوست‌داشتنی‌تر بودن حسن نزد رسول خدا را در این روایت بنگریم، چون حسن است که فرزندی به نام محمد خواهد آورد؟! چرا اعتراض حسین برخواست که مگر خود نفرمودی امامان پس از من از فرزندان من‌اند، چرا فرزند او را که امامت هم ندارد، باعث شد او را خوب‌تر داری از من؟ وضع روایت روشن‌تر از آن است که نیاز به دلایل بیش‌تر باشد. ضمن این که مدائنی در نقل آن متفرد است و هر دو نقل نیز به ارسال مبتلاست.

حسین رضی‌الله‌تعالی‌عنه امام زمانش توسط برادر ناتنی‌اش به وصیت برادر متنبه می‌شود؟!

از جمله روایات دیگری که ابوالحسن مدائنی که ذکر او را پیش‌تر هم داشتیم، نقل کرده و اندک دست‌بردی در آن دیده می‌شود که در دیگر روایات مشابه - که خود شارح نقل کرده - وجود ندارد و قطعاً مخالف تاریخ قطعی و سنت ائمه و اعتقاد شیعه است، مطلبی است که در جریان دفن حضرت امام حسن رضی‌الله‌تعالی‌عنه نقل می‌کند، وقتی امام حسن وصیت فرمود: «ادفونی عند قبر رسول الله صلی‌الله‌تعالی‌عنه إلا أن تخافوا أن یكون فی ذلک شر» بنی‌هاشم و بنی امیه گرد آمدند، مروان بن حکم نیز بود، و وقتی خواستند بنا بر وصیت امام را در کنار قبر پیامبر دفن کنند، مروان مانع شد که چرا عثمان در فلان جا و حسن در کنار پیامبر؟ و هر دو گروه یارانشان را خواندند و سلاح گرفتند، گویی ابوهریره پیش آمد و جایگاه حسن و حسین نزد پیامبر را به مروان گوشزد کرد که: «الحسن والحسین سیدا شباب أهل الجنة»، مروان گفت: «دعنا منک» و توهین کرد که حدیث رسول خدا از بین رفت چون تنها تو و ابوسعید خدری آن را روایت کرده‌اید و تو روز خیبر اسلام آوردی و... عایشه نیز در این میان ترسید، شر بالا گیرد و خونی ریخته شود، گفت: خانه خانه من است و اجازه نمی‌دهم کسی در آن دفن شود. حسین نه‌پذیرفت که برادر جز در کنار

۵۸. *انساب الأشراف*، ج ۳، ص ۹.

۵۹. ر.ک: *اسدالغابة*، ج ۶، ص ۲۲۴؛ *البدایة والنهاية*، ج ۷، ص ۳۴۱؛ *سبلالهدی*، ج ۱۱، ص ۲۸ و ۳۴.

جد بزرگوارش به خاک سپرده شود. در همین زمان محمد بن حنفیه رو به او کرده، گفت: ای برادر، اگر او وصیت کرده بود که اینجا دفنش کنیم، حتماً یا چنین می‌کردیم، یا این که پیش از دفن او می‌مردیم (تا پای جان استقامت می‌کردیم)، ولی او استننا کرده و فرموده که «مگر این که از شری بیم کنید»، و چه شری از آنچه اکنون در آنیم بالاتر! پس امام را در بقیع به خاک سپردند.^{۶۰} آیا حسین علیه السلام وصیت برادر را نمی‌دانست یا این که چون اهل نزاع و جنگ بود و شور و خروشی در سر داشت، خشم بر او غالب شد و به وصیت توجهی نکرد یا این که محمد حنفیه حکیم‌تر و خویشتن‌دارتر از امام زمانش بوده یا...؟! به واقع، آیا این روایت درست به نظر می‌رسد؟ خوب شد محمد بن حنفیه اینجا مانع شد، والا ممکن بود دین صدمه ببیند، و کاش حسین علیه السلام به نصیحت برادرش هنگام خروج از مدینه نیز گوش می‌کرد تا خود را به کشتن نمی‌دادا وای از این مدائنی که چنین زیرکانه یا نابخردانه ضربه می‌زنند.

أبو الحسن المدائنی و روایات مشوش تاریخی

علی بن محمد بن عبد الله، أبو الحسن المدائنی (۱۳۵ - ۲۲۵ ق) راوی مؤرخ، کثیر التصانیف، از اهالی بصره بود، ساکن مداین، سپس به بغداد رفت، و تا وفات آنجا ماند. ابن الندیم نام صد و اندی کتاب از مصنفات وی در مغازی، و سیره نبوی، و اخبار نساء، و تاریخ خلفا، و تاریخ وقایع و فتوح، و جاهلین، و شعراء، و بلدان را ذکر کرده است. ابن تفری بردی گوید: «هو تاریخه أحسن التواریخ و عنه أخذ الناس تواریخهم».^{۶۱} شارح، ابن ابی الحدید، از دو کتاب أبو الحسن المدائنی نام برده از جمله: کتاب *المهات الخلفاء*^{۶۲} از آن یاد کرده است، و دیگری کتاب *أکلة*^{۶۳}. شارح بسیار از این مورخ نقل کرده است، طبق قول شیخ طوسی او کتابی تحت عنوان *مقتل الحسن علیه السلام* داشته است.^{۶۴} در گفته‌ها و منقولات تاریخی وی باید کمی با دقت و تأمل نگریست؛ چه برخی موارد یافت می‌شود که با اصول شیعی اسلامی سازش ندارد؛ چنان که گذشت.

نتیجه

با توجه به آنچه در این مقاله بدان پرداختیم، باید گفت هر چند بی‌شک شرح ابن ابی الحدید بزرگ‌ترین شرح تاریخی نهج البلاغه است و از منابعی در آن یاد شده است که امروزه وجود ندارد، و از منابع مهم تاریخ به شمار است، ولی باید مطالب متنوع و روایات گوناگون تاریخی آن دسته‌بندی موضوعی منظمی به خود گیرد و صحت و سقم آن کاویده گردد. آسیب‌شناسی روایات تاریخی شرح ما را از جانب‌داری کور نسبت به شارح و نیز کوفتن او بی‌دلیل نگاه می‌دارد. وی نیز همچون بسیاری از مورخان در ثبت تاریخ دچار نقل‌های خطا شده است، و این خود برای ما فرصت مغتنمی است تا برخی راویان را که نقل‌های

۶۰. *شرح نهج البلاغه*، ج ۱۶، ص ۱۲، ۱۳.

۶۱. *الأعلام*، ج ۴، ص ۳۳۵.

۶۲. *شرح نهج البلاغه*، ج ۱۱، ص ۶۹.

۶۳. همان، ج ۱۸، ص ۳۹۸.

۶۴. *الفهرست*، ص ۲۷۹.

ناستوار، لغزان و نادرست و جعلی در روایاتشان بیشتر است، شناخته، در تعامل با روایات ایشان هرچند در کتب رجال مدوح باشند با تأمل برخورد کنیم، یکی از ایشان که در این نگاهشته بدان می‌توان رسید، ابوالحسن مدائنی مور نامدار درگذشته به سال ۲۲۵ق، است، نیز به مطالبی برمی‌خوریم ارجمند که تنها شارح نگاهدارنده آن از گزند حوادث روزگار بوده است. اما در پایان باید گفت شارح بیشتر تاریخ‌نگار زنده‌ای است تا تحلیل‌گر تاریخ، و البته برخی از نقدهای ما به شارح به عقیده او برمی‌گردد.

کتابنامه

- نهج البلاغة، محمد بن حسین رضی، تحقیق: د. صبحی الصالح، قم: مؤسسة دارالهجرة، ۱۴۰۷ ق.
- احقاق الحق و اذهاب الباطل، قاضی نورالله شوشتری، قم: کتابخانه آیه الله المرعشی، قم: ۱۴۰۹ق.
- اعیان علوم الدین، محمد غزالی، بی‌جا، بی‌تا.
- الأخبار الطوال، ابو حنیفه احمد بن داود دینوری (م ۲۸۲ق)، تحقیق: عبد المنعم عامر مراجعه جمال الدین شیال، قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۸ش.
- الارشاد، محمد بن محمد بن نعمان المفید، تحقیق: مؤسسة آل البيت، بیروت: دار المفید، ۱۴۱۴ق.
- اسد الغابة في معرفة الصحابة، عز الدین ابو الحسن علی بن محمد ابن الأثیر الجزری (م ۶۳۰ق)، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۹ق/ ۱۹۸۹م.
- الأعلام قاموس تراجم لأشهر الرجال والنساء من العرب والمستعربین والمستشرقین، خیرالدین الزرکلی، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۹۸۹م.
- الامام علی بن ابی طالب، احمد رحمانی همدانی، ترجمه: حسین استاد ولی تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۷۷ش.
- بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، محمد باقر مجلسی: بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ق.
- البداية والنهاية، أبو الفداء اسماعیل بن عمر ابن کثیر الدمشقی (م ۷۷۴ق)، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۷ ق/ ۱۹۸۶م.
- البده والتاریخ، مطهر بن طاهر المقدسی (م ۵۰۷ق)، بور سعید: مکتبة الثقافة الدینية، بی تا.
- تاریخ الأمم والملوک، أبو جعفر محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰ق)، تحقیق: محمد أبو الفضل ابراهیم، بیروت، دار التراث، ۱۳۸۷ق/ ۱۹۶۷م.
- تاریخنامه طبری، بلعی (ق ۴)، تحقیق: محمد روشن، تهران: جلد ۲ و ۱ سروروش، ۱۳۷۸ش، جلد ۳ - ۵ البرز، ۱۳۷۳ش.
- جامعه شناسی تحریفات عاشورا، سید عبد الحمید ضیایی، تهران: هزاره ققنوس، ۱۳۸۴.
- جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی، ۱۳۷۵ش.
- «جلوه‌هایی از آیین سخنوری در دستور سخن «نهج البلاغه» بر پایه شرح ابن ابی الحدید»، علی اکبر فراتی، علوم حدیث، ش ۴۹.
- جواهر التاریخ، علی الکوثرانی العاملی، بیروت: دار الهدی، ۱۴۲۵ق.
- حیاة الامام الحسن بن علی، باقر شریف قرشی، نجف مطبعة الآداب، ۱۳۹۸ق.

- مقاتل الطالبیین، ابو الفرج علی بن حسین اصفهانی، (م ۳۵۶ق)، تحقیق: سید احمد صقر، بیروت: دارالمعرفة، بی تا.
- مقتل الحسین (مقتل ابي مخنف)، لوط بن یحیی ابومخنف ازدی، تحقیق: حسین غفاری، قم: مطبعة العلمية.
- مقتل الحسین، موفق بن احمد مکی خوارزمی، قم: مكتبة المفید، بی تا.
- معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، ابوالقاسم خوئی، بی جا، بی تا، ۱۴۱۳ ق.
- منتهی الأرب فی لغة العرب، عبد الرحیم صفی پور شیرازی، تحقیق: محمد حسن فؤادیان و علیرضا حاجیان، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۷ش.
- منهج البحث التاريخی، حسن عثمان، مصر: دار المعارف، ۱۹۸۰م.
- «المنهج اللغوی فی شرح ابن ابی الحدید لنهج البلاغة»، علی اکبر فراتی، مجله مقالات و بررسیها.
- مواقف الشیعة، علی احمدی میانجی، قم: مؤسسه النشر اسلامی، ۱۴۱۶ق.
- موسوعة الثورة الحسینیة، محمد نمه سماوی، بیروت: دار المرئضی، ۱۴۲۲ق.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی